

که بر جود خون تاب را نکند
ز سببینه بجایکه نظره بسنگ

که سبک بره از زبان راه نکند
چو صورت نیک که سر بر رخ زخام
غبار راه که آمد ز بهر سفسار
بود ز ناله امین نام ابر را صد رخ
رسید چو لبم بود
تذرو رنگ بر دانه رخ

صید تو کند ز دوسوی خلد برین
دارد دهنه روی تر نشو تا مجلس
تا سنبلی تو عنبر تر کرد ماه رخ
از بسکه بی تو گوشت مرا بری انتظار
امشب مرا بیاوشیم خرام او
از بسکه سر بر کردیم بی رخ بد
افکنده بر کس بر راه نسیم صبح
دست مدم با دوسوی خوشتر
شربت
شوکت ز سیل عصمت ما مفرند

ز سر سبکده جام شراب را نکند
ز دهنی طرف آفتاب را نکند

که چو نگاه ز عنایت بیک نگاه
سر سبک یافت بود تو از نگاه
کند خدمت ز چند آنکه از نگاه
چه بر قمار که برین خانه سیاه نکند
آن نگاه را ناز
سر آه کند سبک

فره آن تو را است که تا خانه زین
کرد دختر ز سر که جبینش کلین
مشک از دهن نافر جو جو که سیاه
خاکسترم بر راه تو رنگ نگاه رخ
برک شوخ فرشته را ز نخل آه رخ
اشک کلاب بری بچیب کیمه رخ
دشمن که شیشه ریخته ام از کین بره
زاهد که خون دختر ز بیکناه رخ
رخ
روز یکدایک از رخ یوسف چاه

بنو

بیتو برق خشنه پیمان در جسم یکیت
یک کی عنایت از کل از کل از کل
میثوم پروانه هر جانساز کرد در بلند
عند لبم از پریم خود سمندر میچکد
سزده ام شوکت بر رخ

ورنه راه مسجد و میخانه
چهره رنگین تازی کردم بهار از دست رفت
زانتظار معنی رنگین چشم کل فشا
بماکین

آه بیاید نشسته ز رخ فلک سله است
کردن بد هر خفته مشق مرا خلق
دارم بخاکساری خود رتبه دگر
شوکت کیم به بخت
این مشک سر نقد

سر ما بر زنگش شود است
کرد بادی بهر کجا بیستی
چشم سوزن بغلام بخرد
کلی اقبال ما بکجا نیست
شوکت از گفتگو زبان نسیم

دور جام کرد دست پروانه در چشم
اعتبار کعبه بنیخانه در چشم یکیت
آنکس خود و جود خانه در چشم یکیت
سر باغ و کشت استخوان در چشم یکیت
بسیخ می را ختیار

در چشم یکیت
تا یکس از رخ فغم لاله زار از دست رفت
ای قلم که حکام کن که کار از دست رفت

از رشک شور سره چشم یکیت
نقش امید ما برت که بر صفی حلقه
کردید که بلند خلم فلک سله است
نال امتحان
خفا ز خاک سله است

مغز ما پنبه سر میناست
آهین طوق کردن عین است
جاوده راه عالم بال است
کف افوس ما دو مال ما است
لب خاموش ما کلی رعنا است

زبان